

آگاهی شدن مهراب از کار دخترش

همي كرد از زال بسيار ياد
رخش پژمريده، دل آشفته ديد
چرا پژمريد آن چو گلبرگ روي؟
که اندیشه اندر دلم شد دراز
وزين تازي اسپان آراسته
ازين تاج و اين خسرواني نشست
وزين نام و اين دانش و راي ما
زمان تا زمان آورد کاستي
همه رنج ما باد بايد شمرد
درختي که تريك او زهر ماست
بياويختيم از برش تاج و گنج
به خاک اندر آمد سر مایه دار
بدان تا کجا باشد آرام ما
نو آردی و نو نگردد کهن
خرد يافته زو هراسان بود
گذر ني که چرخش همي بسپرد
برين نيست پیکار با دادگر
به روي دگر بر نهد باستان
به فرزند زد داستان درخت
سپهد به گفتار من بنگرد
به نرگس گل سرخ را داد نم
که ما را همی بايد ای پر خرد

چو آمد ز درگاه، مهراب شاد
گرانمایه سيندخت را خفته ديد
بپرسيد و گفتا چه بودت بگوي
چنين داد پاسخ به مهراب باز
ازين کاخ آباد و اين خواسته
وزين بندگان سپهد پرست
وزين چهره و سرو بالاي ما
بدين آبداري و اين راستي
به ناکام بايد به دشمن سپرد
يکي تنگ تابوت ازين بهر ماست
بکشتيم و داديم آبش به رنج
چو برشد به خورشيد و شد سایه دار
برينست فرجام و انجام ما
به سيندخت مهراب گفت اين سخن
سرای سپنجي بدین سان بود
يکي اندر آید دگر بگذرد
به شادي و انده نگردد دگر
بدو گفت سيندخت اين داستان
خرد يافته موبد نيك بخت
زدم داستان تاز راه خرد
فرو برد سرو سهي داد خم
که گردون به سر بر، چنان نگردد

چنان دان که رودابه را پور سام
ببردست روشن دلش را ز راه
بسی دادمش پند و سودش نکرد
چو بشنید مهرباب برپای جست
تنش گشت لرزان و رخ لاجورد
همی گفت رودابه را رود خون
چو این دید سیندخت برپای جست
چنین گفت کز کهتر اکنون یکی
ازان پس همان کن که رای آیدت
بپیچید و بنداخت او را به دست
مرا گفت چون دختر آمد پدید
نکشتم بگشتم ز راه نیا
پسر کوز راه پدر بگذرد
همم بیم جانست و هم جای ننگ
اگر سام یل با منوچهر شاه
ز کابل برآید به خورشید دود
چنین گفت سیندخت با مرزبان
کزین آگهی یافت سام سوار
وی از گرگساران بدین گشت باز
چنین گفت مهرباب کای ماه روی
چنین خود کی اندر خورد با خرد
مرا دل بدین نیستی دردمند
که باشد که پیوند سام سوار
بدو گفت سیندخت کای سرفراز

نهانی نهادست هرگونه دام
یکی چاره مان کرد باید نگاه
دلش خیره بینم همی، روی زرد
نهاد از بر دست شمشیر دست
پر از خون جگر، دل پر از باد سرد
به روی زمین بر، کنم هم کنون
کمر کرد بر گردگاهش دو دست
سخن بشنو و گوش دار اندکی
روان و خرد رهنمائی آیدت
خروشی بر آورد چون پیل مست
ببایستش اندر زمان سر برید
کنون ساخت بر من چنین کیمیا
دلیرش ز پشت پدر نشمرد
چرا باز داری سرم را ز جنگ
بیابند بر ما یکی دستگاه
نه آباد ماند نه کشت و درود
کزین در مگردان به خیره زبان
به دل ترس و تیمار و سختی مدار
گشاده شدست این سخن، نیست راز
سخن هیچ با من به کژی مگویی
که مر خاک را باد فرمان برد؟
اگر ایمنی یابمی از گزند
نخواهد، ز اهواز تا قندهار؟
به گفتار کژی مبادم نیاز!

گزند تو پیدا گزند منست
چنین است و این بر دلم شد درست
اگر باشد این نیست کاری شگفت
فریدون به سرو یمن گشت شاه
هر آنکه که بیگانه شد خویش تو
به سیندخت فرمود پس نامدار
بترسید سیندخت از آن تیز مرد
بدو گفت پیمانان خواهم نخست
زبان داد سیندخت را نامجوی
بدو گفت بنگر که شاه زمین
نه ماند بر و بوم و نه مام و باب
چو بشنید سیندخت سر پیش اوی
بر دختر آمد پر از خنده لب
همی مژده دادش که جنگی پلنگ
کنون زود پیرایه بگشای و رو
بدو گفت رودابه پیرایه چیست؟
روان مرا پور سامست جفت
به پیش پدر شد چو خورشید شرق
بهشتی بد آراسته پرنگار
پدر چون ورا دید خیره بماند
بدو گفت ای شسته مغز از خرد
که با اهرمن جفت گردد پری
چو بشنید رودابه آن گفت و گوی
سیه مژّه بر نرگسان دژم

دل دردمند تو بند منست
همین بُد گمائی مرا از نخست
که چندین بد اندیشه باید گرفت
جهانجوی دستان همین دید راه
شود تیره رای بد اندیش تو
که رودابه را خیز پیش من آر
که او را ز درد اندر آرد به گرد
به چاره دلش را ز کینه بشست
که رودابه را بد نیارد به روی
دل از ما کند زین سخن پر ز کین
شود پست رودابه با رود آب
فرو برد و بر خاک بنهاد روی
گشاده رخ روزگون زیر شب
ز گور ژیان کرد کوتاه چنگ
به پیش پدر شو به زاری به نو
بجای سر مایه، بی مایه چیست؟
چرا آشکارا ببیاید نهفت
به یاقوت و زر اندرون گشته غرق
چو خورشید تابان به خرم بهار
جهان آفرین را نهائی بخواند
ز پر گوهران این کی اندر خورد؟
که مه تاج بادت، مه انگشتری!
دژم گشت و چون زعفران کرد روی
فرو خوابنید و نزد هیچ دم

پدر دل پر از خشم و سر پر ز جنگ
سوی خانه شد دختر دلشده
به یزدان گرفتند هر دو پناه

همی رفت غران به سان پلنگ
رخان مُعَصْفَر به زر آژده
هم این دلشده ماه و هم پیشگاه

آبدار: باطراوت، تازه
آرام: جای آرامش
آژده: آلوده، رنگ شده
باد سرد: آه سرد
بد اندیش: دشمن
به گرد آوردن: گرد بر آوردن، نابود ساختن
پیدا: اینجا یعنی بی گمان
پیچیدن: متأثر شدن، متألم گشتن
پیشگاه: صاحب تخت، شاه
تازی اسپان: اسپان دونده و نجیب
تریاق: تریاق، پادزهر و ضد درد و سموم
تیز مرد: مرد خشمناک و تندخو
تیمار: غم، رنج و اندوه
جنگ: اینجا به معنی قتل و کشتن
جنگی پلنگ: مراد مهرباب است
چاره: تدبیر
خرد یافته: مرد خردمند
خوابنیدن: خوابانیدن
خواستہ: مال
خورشید شرق: خورشید تابان، آفتاب خاوری
خیره: (۱) سرکش، لجوج (۲) بیهوده
درود: درودنی، آنچه که کشت میشود
دُژم: افسرده، غمگین
دستان: لقب زال، نامی که سیمرغ به زال داده است
دستگاه: تسلط
دل خیره: در اینجا یعنی دل عاشق
دلشده: عاشق، شیفته
زبان دادن: قول دادن، وعده دادن

سرای سپنجی: دنیا، سرای چند روزه
سپردن: پایمال کردن
سرو یمن: سرو پادشاه یمن
سیندخت: مادر رودابه
فرجام: انجام، انتها و پایان کار
کژی: ناراستی، دروغ
کمر کردن: گرداگرد چیزی را احاطه کردن
کیمیا: نیرنگ، افسون، حيله
گردگاه: میان، کمر
گرگساران: قریه ای در بلخ
گشتن: برگشتن، منصرف شدن
گل سرخ: کنایه از گونه ها
گور ژیان: مراد رودابه است
مام و باب: مادر و پدر
مرزبان: مراد مهرباب کابلی است
مُعَصْفَر: زرد رنگ
مه: به معنی نه است
مهرباب: پادشاه کابل
نرگس: چشم
نشست: تخت
نؤیدن: نالیدن و زاری کردن

سام ← زال (داستان)
مهرباب + سیندخت ← رودابه

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>